

Coloniality as Structure: Roots, Dimensions and Pathways to Epistemic Liberation

Mohammad Aghaei¹

DOI: [10.48308/piaj.2026.241663.1771](https://doi.org/10.48308/piaj.2026.241663.1771) Received: 2025/9/22 Accepted: 2026/2/28

Original Article

Extended Abstract

Introduction: The concept of “Coloniality” serves as a critical theoretical framework to explain the persistence of domination, inequality, and dependency in the post-classical colonial world. Unlike colonialism, which is typically viewed as a concluded historical period, Coloniality is understood as a durable pattern of power, knowledge, and being that emerged from Western modernity and continues to be reproduced in contemporary forms. This article provides a comprehensive account of the concept and explores epistemic pathways for its transcendence. It begins by distinguishing Coloniality from colonialism and imperialism, focusing on Aníbal Quijano’s theory of the “Coloniality of Power,” which identifies three interrelated dimensions of domination: the Coloniality of Power, the Coloniality of Knowledge, and the Coloniality of Being. Ultimately, the article proposes conceptual routes toward liberation from these structures.

Methods: This study adopts a qualitative approach, employing a descriptive-analytical method. The first (descriptive) section examines the theoretical foundations, intellectual background, and historical context of Coloniality. The second (analytical) section investigates its manifestations within contemporary structures and articulates epistemic pathways for liberation. Data were collected from theoretical and empirical sources concerning the global political economy, educational systems, and scientific production, followed by a critical analysis.

Results and discussion: The findings indicate that Coloniality in the contemporary world is reproduced through neoliberalism and managed globalization in the economic sphere, and through epistemic and scientific dependency within academic institutions. Neoliberalism, acting as a “soft” successor to formal colonialism, promotes individu-

1. Assistant Professor, Department of National Security, Supreme National Defence University, Tehran, Iran. Aghaei_1369@yahoo.com



alism, market deregulation, and reduced state intervention, thereby preserving structures of domination and transforming the political independence of the Global South into economic dependency. Under the guise of “development” and “free competition,” this ideology effectively entrenches historical inequalities and insulates global capitalist interests from democratic interventions. In higher education, reliance on Western metrics—such as indexed journals, impact factors, and international rankings—stifles the development of indigenous, applied, and problem-oriented knowledge, reinforcing cycles of epistemic and social dependency. Rather than playing a transformative role in addressing local issues, universities have often become centers for the consumption of Western knowledge. This not only creates a disconnect between scientific production and societal needs but also marginalizes non-Western languages, methodologies, and intellectual traditions. An examination of Iranian universities’ performance in indicators such as patent registration and industrial collaboration reveals that scientific output is largely shaped by quantitative international standards rather than local exigencies—a clear indication of the enduring presence of Coloniality in epistemic structures.

Conclusions: The study concludes that full liberation from Coloniality is only possible through a “decolonization of consciousness.” This process entails the indigenization of knowledge, a critical rethinking of epistemic systems, and the alignment of scientific production with local societal needs. The theory of Coloniality offers not only a retrospective analysis of historical structures but a necessary diagnostic tool for contemporary epistemic sovereignty.

Keywords: Coloniality, Decolonization of Knowledge, Modernity/Coloniality Group, Neoliberalism, Epistemic Dependency, Coloniality of Being, University.

Citation: Aghaei, Mohammad. 2026. Coloniality as Structure: Roots, Dimensions and Pathways to Epistemic Liberation, *Political and International Approaches*, Spring, Vol 18, No 1, PP 137-156.



کلونیالیتی به مثابه ساختار: ریشه‌ها، ابعاد و مسیرهای رهایی معرفتی

محمد آقائی^۱

DOI: [10.48308/piaj.2026.241663.1771](https://doi.org/10.48308/piaj.2026.241663.1771)

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۶/۳۱ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۱۲/۹

مقاله پژوهشی

چکیده مبسوط

مقدمه و اهداف: مفهوم «کلونیالیتی»^۲ به عنوان یک چارچوب نظری انتقادی، تلاش می‌کند تداوم ساختارهای سلطه، نابرابری و وابستگی را در جهان پس از استعمار کلاسیک توضیح دهد. برخلاف استعمار که به عنوان یک دوره تاریخی پایان یافته تلقی می‌شود، کلونیالیتی به مثابه الگویی پایدار از قدرت، دانش و هستی در بطن مدرنیته غربی شکل گرفته و در قالب‌های نوین بازتولید شده است. این مقاله با هدف تبیین جامع این مفهوم و تحلیل راه‌های برون رفت معرفتی از آن، ابتدا این مفهوم را از استعمار و امپریالیسم تفکیک می‌کند و با تمرکز بر نظریه «کلونیالیتی قدرت» آنیال کیخانو، سه بُعد به هم پیوسته سلطه را بررسی می‌نماید: کلونیالیتی قدرت، کلونیالیتی دانش و کلونیالیتی هستی. در نهایت مسیرهای رهایی از این ساختار را فراررو قرار می‌دهد.

روش‌ها: پژوهش حاضر با رویکردی کیفی و روش توصیفی-تحلیلی انجام شده است. در بخش نخست (توصیفی)، مفاهیم نظری، پیشینه فکری و زمینه‌های تاریخی کلونیالیتی مورد بررسی قرار گرفته و در بخش دوم (تحلیلی)، تجلیات این مفهوم در ساختارهای معاصر تحلیل شده است. در خلال همین بخش است که مسیرهای رهایی معرفتی از آن تبیین می‌شود. داده‌های پژوهش از منابع نظری و تجربی مرتبط با اقتصاد سیاسی جهانی، نظام‌های آموزشی و تولید علم گردآوری شده و با رویکردی انتقادی مورد واکاوی قرار گرفته‌اند.

یافته‌ها: یافته‌های پژوهش نشان می‌دهند که کلونیالیتی در دنیای معاصر از طریق نئولیبرالیسم و جهانی‌سازی مدیریت شده در حوزه اقتصاد و از طریق وابستگی علمی و معرفتی در نظام‌های دانشگاهی بازتولید می‌شود. نئولیبرالیسم، به عنوان یک پاسخ نرم‌افزاری به پایان استعمار رسمی، با ترویج فردگرایی، آزادی بازار و کاهش نقش

۱. استادیار گروه امنیت ملی، دانشکده امنیت ملی، دانشگاه عالی دفاع ملی، تهران، ایران. Aghaei_1369@yahoo.com
۲. هرچند مفهوم «استعمار» در ادبیات دانشگاهی ایران قدمتی دیرینه دارد، اما مفهوم «کلونیالیتی» علی‌رغم وجود ادبیات گسترده در مطالعات انتقادی جهان، مفهومی تازه در ادبیات آکادمیک ما محسوب می‌شود. در محدود متونی که به این مفهوم پرداخته‌اند ترجمه‌های ناگیرا و نچسبی همچون «استعماریت» به کار رفته است اما فاقد انتشار و اطراد است. به همین دلیل کاربرد اصل عبارت ناگزیر است.

دولت، ساختارهای سلطه را حفظ کرده و استقلال سیاسی کشورهای جنوب جهانی را به وابستگی اقتصادی تبدیل می‌کند. این ایدئولوژی، با شعارهایی چون «توسعه» و «رقابت آزاد»، در عمل به تثبیت نابرابری‌های تاریخی میان کشورهای ثروتمند و فقیر منجر شده و منافع سرمایه‌داری جهانی را در برابر مداخلات دموکراتیک نوظهور محافظت می‌کند. در حوزه آموزش عالی، وابستگی به معیارهای غربی مانند انتشار در مجلات نمایه‌شده، ضریب تأثیر و رتبه‌بندی‌های بین‌المللی، مانع از شکل‌گیری دانش‌های بومی، کاربردی و مسئله‌محور شده و چرخه‌ای از وابستگی معرفتی، اجتماعی و اقتصادی را تقویت می‌کند. دانشگاه‌ها، به‌جای ایفای نقش تحول‌آفرین در حل مسائل جوامعی که در آن قرار دارند، به مراکزی برای مصرف دانش غربی تبدیل شده‌اند. این امر نه تنها موجب گسست میان تولید علم و نیازهای واقعی جامعه می‌شود، بلکه باعث به حاشیه‌راندن زبان‌ها، روش‌ها و سنت‌های علمی غیرغربی نیز می‌شود. بررسی عملکرد دانشگاه‌های ایران در شاخص‌هایی چون ثبت اختراع و ارتباط با صنعت، نشان می‌دهد که تولید علم در این نهادها بیشتر بر اساس معیارهای کمی و بین‌المللی صورت می‌گیرد تا بر اساس نیازهای بومی و ملی، که خود نشانه‌ای از تداوم کلونیالیتی در ساختارهای معرفتی است.

نتیجه‌گیری: نتیجه‌گیری پژوهش بر این نکته تأکید دارد که رهایی کامل از ساختارهای کلونیالیتی تنها از مسیر «استعمارزدایی از آگاهی» ممکن است. این فرآیند شامل بومی‌سازی دانش، بازاندیشی در نظام‌های معرفتی، و پیوند میان تولید علم و نیازهای اجتماعی و محلی است. نظریه کلونیالیتی نه تنها تحلیلی از گذشته، بلکه فراخوانی برای کنش انتقادی در حال و آینده است؛ کنشی که هدف آن، بازسازی هویت‌های فرهنگی، استقلال معرفتی و دستیابی به توسعه‌ای پایدار و انسانی در جوامع غیرغربی است.

کلیدواژگان: کلونیالیتی، استعمارزدایی از دانش، آنیبال کیخانو، نئولیبرالیسم، وابستگی معرفتی، دانشگاه.

استناددهی: آقائی، محمد. ۱۴۰۵. کلونیالیتی به‌مثابه ساختار: ریشه‌ها، ابعاد و مسیرهای رهایی معرفتی، بهار، سال ۱۸، شماره ۱، ۱۳۷-۱۵۶.



مقدمه

پایان رسمی امپراتوری‌های استعماری در قرن بیستم، رویدادی تاریخی بود که نویدبخش آغاز دورانی جدید از استقلال سیاسی، خودگردانی و برابری برای ملت‌های جهان بود. با این حال، علی‌رغم این تحولات عظیم سیاسی، جهان معاصر همچنان با نابرابری‌های عمیق و ساختارمندی روبرو است که نه تنها از نظر اقتصادی، بلکه در ابعاد اجتماعی، فرهنگی و معرفتی نیز مشهود است (واعیس، ۱۳۹۰: ۲۵). این واقعیت، پرسشی بنیادین را مطرح می‌سازد: چرا ساختارهای سلطه و نابرابری، حتی پس از عقب‌نشینی قدرت‌های استعماری و کسب استقلال سیاسی، به حیات خود ادامه داده‌اند؟

در پاسخ به این پرسش، مفاهیم سنتی مانند «استعمار» و «امپریالیسم» که اغلب به اشغال فیزیکی یا سلطه سیاسی-اقتصادی از راه دور محدود می‌شوند، ناکافی به نظر می‌رسند. در حقیقت، پدیده‌هایی نظیر جهانی‌سازی که با شعارهایی چون توسعه، رفاه و رقابت آزاد تبلیغ می‌شوند، در عمل به بازتولید و تعمیق ساختارهای اقتصادی و فرهنگی استعماری و حفظ نابرابری میان کشورهای ثروتمند و فقیر منجر شده‌اند (فتاح‌زاده، ۱۳۹۱: ۷۰). شعارهایی که به صورت گسترده و فراگیر، با ابزارهای مختلف و در سطوح جهانی اشاعه می‌شوند تا به صورت آرمانی برای جوامع آسیب دیده از جریان‌های سلطه و نابرابری درآیند؛ به طوری که اندیشمندان این جوامع نگران عدم تحقق آن شعارها در جامعه خویش می‌گردند (برای نمونه ر. ک حمیدی و مزدخواه، ۱۴۰۲: ۱۸۵). این فرآیندها نشان می‌دهند که مشکل اصلی، صرفاً در اشغال نظامی و استثمار مستقیم نبوده، بلکه در یک الگوی قدرت زیربنایی ریشه دارد که از دل مدرنیته غربی برخاسته و پس از پایان استعمار کلاسیک، در تار و پود جامعه جهانی تنیده شده است.

از این رو، نظریه «کلونیالیته» (Coloniality) به عنوان یک چارچوب تحلیلی نوظهور، به بررسی همین ساختار پایدار و ماندگار قدرت می‌پردازد (Quijano, 2000: 342). این مفهوم، برخلاف «استعمار» که به یک رویداد تاریخی محدود می‌شود، الگویی از قدرت جهانی است که از زمان فتح قاره آمریکا در قرن شانزدهم شکل گرفت و تا به امروز در تمامی ابعاد حیات اجتماعی، از جمله در روابط نژادی، اقتصادی، جنسیتی و معرفت‌شناختی تداوم یافته است (Mignolo, 2005: 14). کلونیالیته، در واقع، جنبه تاریک و پنهان مدرنیته است؛ به این معنا که مدرنیته با تمامی وعده‌های پیشرفت و آزادی‌بخش خود، همواره با سازوکاری از سلطه و ستم همراه بوده که امکان تحقق ایده‌آل‌های خود را برای بخش بزرگی از جهان غیراروپایی مسدود کرده است. این نظریه به دنبال آن است که نشان دهد چگونه این ماتریس قدرت، دانش و هستی را تحت انقیاد خود درآورده و به ابزاری برای سلب هویت و انسانیت از جوامع تحت سلطه تبدیل شده است (Maldonado-Torres, 2007: 240-270).

این مقاله با هدف تبیین جامع مفهوم کلونیالیته، خاستگاه‌های فکری آن، ابعاد بنیادینش، تجلیات آن در دنیای معاصر و ارائه راه‌حلی برای افکندن بنیان‌های آن تدوین شده است تا به این سوال اصلی پاسخ دهد که کلونیالیته (استعمار تحقق یافته) یعنی چه؟ این ادبیات از کجا آمده؟ پیشینه آن چیست و به چه مفهومی اشاره دارد؟ راه‌های برون رفت از آن کدام است؟

۱. روش پژوهش

این پژوهش با رویکردی کیفی و با بهره‌گیری از روش توصیفی-تحلیلی صورت پذیرفته است؛ روشی که به پژوهشگر امکان می‌دهد تا هم به توصیف دقیق و نظام‌مند پدیده مورد نظر پردازد و هم به تحلیل عمیق و چندلایه آن دست یابد (میرزایی، ۱۳۹۴: ۵۷). این روش، از دو بخش اساسی تشکیل شده است: بخش توصیفی و بخش تحلیلی که هر یک نقش مکملی در فرایند شناخت و واکاوی موضوع ایفا می‌کنند. بخش توصیفی: در این مرحله، تمرکز اصلی بر ارائه تصویری روشن، عینی و منظم از ویژگی‌ها و مؤلفه‌های پدیده مورد بررسی است. هدف این بخش، گردآوری اطلاعات دقیق درباره وضعیت موجود و پاسخ به پرسش‌هایی از جنس «چیست؟» و «چگونه است؟» می‌باشد؛ پرسش‌هایی که به فهم سطحی و توصیفی از پدیده کمک می‌کنند (خاکی، ۱۳۸۷: ۸۵؛ میرزایی، ۱۳۹۴: ۵۸). در این پژوهش، بخش توصیفی شامل گام‌های زیر بوده است:

۱. بیان مسئله و هدف پژوهش: در این گام، تمرکز بر مفهوم «کلونیالیتی» قرار گرفت؛ مفهومی که دارای ابعاد سه‌گانه قدرت، دانش و هستی است و در بسترهای مختلف اجتماعی، فرهنگی و سیاسی تجلی می‌یابد. هدف از این مرحله، روشن‌سازی ابعاد نظری و عملی کلونیالیتی و بررسی نحوه حضور آن در ساختارهای معاصر بود.

۲. مرور ادبیات و پیشینه تحقیق: این مرحله شامل مطالعه نظام‌مند منابع علمی معتبر اعم از مقالات پژوهشی، کتب نظری و آثار کلاسیک در حوزه‌های مرتبط با استعمار، امپریالیسم و نظریه‌های انتقادی بود. هدف از این مرور، شناسایی چارچوب‌های مفهومی موجود، استخراج دیدگاه‌های کلیدی و فراهم‌سازی زمینه‌ای برای تحلیل‌های بعدی بود.

بخش تحلیلی: در این مرحله، داده‌های گردآوری‌شده در بخش توصیفی مورد تحلیل، تفسیر و ارزیابی قرار می‌گیرند. تحلیل در این بخش، فراتر از سطح توصیف حرکت کرده و به بررسی علل، روابط و الگوهای پنهان در پس پدیده می‌پردازد (خاکی، ۱۳۸۷: ۱۰۳). هدف اصلی، کشف سازوکارهای بنیادین و تبیین چرایی و چگونگی استمرار پدیده در بسترهای مختلف است. در این پژوهش، بخش تحلیلی شامل مراحل زیر بوده است:

۱. تحلیل مفهومی: در این مرحله، مفهوم کلونیالیتی از مفاهیم مشابه و مرتبطی چون استعمار و امپریالیسم تفکیک شد. این تفکیک مفهومی، با هدف روشن‌سازی تمایزات نظری و عملی میان این مفاهیم صورت گرفت تا از خلط مفهومی جلوگیری شود و زمینه برای تحلیل دقیق‌تر فراهم گردد.

۲. تحلیل محتوایی: این مرحله شامل بررسی دقیق مضامین مرتبط با کلونیالیتی در حوزه‌های قدرت، دانش و هستی بود. متون علمی و نظری مورد بررسی قرار گرفتند تا نحوه تعامل این سه حوزه با یکدیگر و تأثیرات متقابل آن‌ها در شکل‌گیری ساختارهای کلونیالیتی تحلیل شود.

۳. تبیین روابط و پیوندها: در این گام، تلاش شد تا چگونگی تداوم و بازتولید ساختارهای کلونیالیتی در عرصه‌های مختلف، به‌ویژه در حوزه‌های اقتصادی و دانشگاهی، در دوران معاصر نشان داده شود. این تبیین، با هدف آشکارسازی مکانیزم‌های پنهان و آشکار سلطه و بازتولید قدرت صورت گرفت.

در مجموع، این روش‌شناسی به پژوهشگر این امکان را می‌دهد که نه تنها تصویری دقیق و منسجم از پدیده مورد بررسی ارائه دهد، بلکه با نفوذ به لایه‌های زیرین آن، به شناختی عمیق، چندبعدی و انتقادی از ساختارها، روابط و زمینه‌های شکل‌گیری آن دست یابد. چنین رویکردی، زمینه‌ساز تولید دانش انتقادی و گشودن افق‌های تازه در مطالعات اجتماعی و نظری است.

۲. پیشینه پژوهش

در تحلیل پدیده‌های مرتبط با سلطه جهانی، درک سیر تحول نظری از «استعمار» به «پسااستعمار» و سپس به «کلونیالیستی» ضروری است. این سیر، نشان‌دهنده تلاش برای پاسخگویی به پیچیدگی فزاینده روابط قدرت در دنیای مدرن است.

۲-۱. مفاهیم بنیادین؛ تبارشناسی و تمایز

نقطه آغازین این سیر فکری، تمایز میان مفاهیم «استعمار» و «امپریالیسم» است. استعمار (Colonialism) به معنای اشغال فیزیکی یک سرزمین و اسکان جمعیت خارجی در آن است. در معنای سیاسی خود، استعمار به بهره‌برداری سیستماتیک و مستقیم از منابع و سرکوب فیزیکی و فرهنگی جمعیت بومی اشاره دارد (ناظمیان و شکوهی‌نیا، ۱۳۹۲: ۱۲۷). باید توجه داشت که مشاهده مردم سرزمین اشغال شده به مثابه «دشمن» و تلاش برای سرکوب آنان از همین نظرگاه صورت می‌گیرد (قرلسفلی، سالاری اول، ۱۴۰۴: ۱۵۱). در مقابل، امپریالیسم (Imperialism) به سلطه سیاسی و اقتصادی «از بالا» و «از دور» اشاره دارد و لزوماً شامل اشغال فیزیکی یا اسکان جمعیت نمی‌شود. این سلطه از طریق ابزارهای غیرمستقیم مانند توافقی‌های تجاری و سیاست‌های اقتصادی اعمال می‌شود. متفکرانی چون جان ای. هابسون و ولادیمیر لنین، امپریالیسم را در چارچوب یک «سیستم جهانی از بهره‌کشی سرمایه‌داری» تعریف کرده‌اند.

۲-۲. نظریه پسااستعماری (Postcolonial Theory)

در واکنش به میراث استعمار، نظریه پسااستعماری با چهره‌های شاخصی چون ادوارد سعید، به تحلیل پیامدهای استعمارگرایی و «گفتمان استعماری» پرداخت (شیرزادیان، ۱۳۸۸: ۱۴۹). کتاب «شرق‌شناسی» ادوارد سعید به عنوان متن اصلی این جنبش، نشان می‌دهد که چگونه گفتمان استعماری، شرق را به عنوان «دیگری» عقب‌مانده و غیرمتمدن «تولید» کرد (حاجتی و رضی، ۱۳۹۳: ۱). این رویکرد بر نقد بازنمایی‌ها، فرهنگ و هویت تمرکز دارد و در تحلیل آثار ادبی ایران نیز مورد توجه قرار گرفته است.

۲-۳. ظهور کلونیالیستی: نقد پسااستعماری

با این حال، نظریه‌پردازان کلونیالیستی، مطالعات پسااستعماری را مورد نقد قرار می‌دهند. آن‌ها استدلال می‌کنند که نظریه پسااستعماری بیش از حد بر مسائل فرهنگی و گفتمانی تمرکز کرده و از پرداختن به ساختارهای مادی و اقتصادی «نظام جهانی سرمایه‌داری» غافل مانده است (بنده‌خدا و رضوانیان، ۱۳۹۵: ۷). از این منظر، نظریه پسااستعماری ممکن است به جای رویارویی سیستماتیک با سرمایه‌داری، بخشی

از «منطق فرهنگی سرمایه‌داری متأخر» شود (بنده‌خدا و رضوانیان، ۱۳۹۵: ۱۲). این نقد به این معناست که «پسا» در عنوان پسااستعماری، یک توهم است، چرا که استعمار در اشکال جدید خود هنوز به پایان نرسیده است. نظریه کلونیالیته به عنوان یک «نقد بر نقد» مدرنیته، به دنبال فهم ساختارهایی است که پس از پایان استعمار کلاسیک نیز تداوم یافته‌اند (Mignolo, 2005: 35). به عبارت دیگر از آن‌جا که نظریه پسااستعماری از درک برساخت‌های انضمامی استعمار ناتوان بود، کلونیالیته تلاش کرد نشان دهد چگونه در فقدان ساختارهای ملموس سنتی و فرهنگ ناملموس آن، ساختارهای مهم و ملموس جدیدی بروز و ظهور یافته که از قضا خیلی بهتر و بیشتر وابستگی کشورهای جنوب را به کشورهای سرمایه‌دار تشدید می‌کند.

جدول ۱: تمایز میان استعمار، امپریالیسم و کلونیالیته

ماهیت	ابزار اصلی	زمان	مفهوم
رویداد و پدیده‌های تاریخی و ملموس که به بهره‌برداری و اسکان مستقیم می‌پردازد.	اشغال نظامی، استقرار فیزیکی، سرکوب مستقیم	قرون ۱۵ تا ۲۰ میلادی	استعمار (Colonialism)
سیاست و فرآیند گسترش قدرت از راه دور.	سلطه سیاسی، معاهدات اقتصادی، معاهدات تجاری	از اواخر قرن ۱۹ به بعد	امپریالیسم (Imperialism)
ساختاری پایدار و زیربنایی که پس از پایان استعمار کلاسیک همچنان به حیات خود ادامه می‌دهد.	ماتریس قدرت نژادی، دانش، هستی، و زبان	از آغاز مدرنیته (قرن ۱۶) تا کنون	کلونیالیته (Coloniality)

۳. خاستگاه‌های فکری و نظریه‌پردازان اصلی

ادبیات نظری کلونیالیته، عمدتاً از سنت فکری آمریکای لاتین و کارائیب نشأت گرفته و در واکنش به دیدگاه‌های اروپامحور در علوم اجتماعی، فلسفه و نظریه‌پردازی مدرن شکل گرفته است (Quijano, 2000: 342). این جریان فکری، در پی نقد بنیادهای معرفتی و هستی‌شناختی مدرنیته غربی، تلاش دارد تا روایت‌های حاشیه‌ای و سرکوب‌شده را به سطح آگاهی بیاورد. نظریه کلونیالیته، ریشه‌های خود را در نقد مدرنیته و در تحلیل‌های انتقادی میشل فوکو از قدرت، دانش و ساختارهای سلطه می‌یابد؛ تحلیلی که به بازاندیشی در باب نحوه شکل‌گیری حقیقت، مشروعیت و نظم اجتماعی می‌انجامد.

۳-۱. گروه فکری مدرنیته / کلونیالیستی

نظریه کلونیالیستی در دهه ۱۹۹۰ میلادی توسط گروهی از روشنفکران و نظریه‌پردازان آمریکای لاتین پایه‌گذاری شد؛ گروهی که بعدها به عنوان «گروه مدرنیته / کلونیالیستی» شناخته شدند و نقش مهمی در شکل‌گیری و گسترش این چارچوب نظری ایفا کردند (Mignolo, 2005: 1). این گروه، با تأکید بر پیوند ناگسستنی میان مدرنیته و کلونیالیستی، استدلال می‌کند که این دو نه تنها هم‌زمان پدید آمده‌اند، بلکه در سطح مفهومی و تاریخی نیز به شدت در هم تنیده‌اند (Mignolo, 2005: 14). از منظر این متفکران، مدرنیته که با مفاهیمی چون خردگرایی، پیشرفت علمی، و جهانی‌سازی شناخته می‌شود، در واقع پروژه‌ای جهانی بوده که بدون در نظر گرفتن «جنبه تاریک» آن، یعنی استعمار، خشونت ساختاری و سلطه فرهنگی، قابل فهم نیست (نصر، ۱۳۹۶: ۳). آن‌ها معتقدند که گفتمان «نجات‌بخش و متمدن‌ساز» مدرنیته، در عمل به ابزاری برای پنهان‌سازی خشونت‌های اعمال‌شده بر ملت‌های غیراروپایی تبدیل شد؛ خشوتی که نه به عنوان یک انحراف، بلکه به عنوان جزء جدایی‌ناپذیر از خود پروژه مدرنیته عمل کرده است. نظریه کلونیالیستی، با نقد این گفتمان، تلاش دارد تا نشان دهد که نابرابری‌های ساختاری، تبعیض‌های نژادی و سلطه معرفتی، از دل همین پروژه به وجود آمده‌اند و همچنان در ساختارهای جهانی امروز تداوم دارند.

۳-۲. آنیبال کیخانو و نظریه کلونیالیستی قدرت

آنیبال کیخانو، جامعه‌شناس برجسته پرویی، به عنوان بنیان‌گذار اصلی نظریه کلونیالیستی قدرت (Colo-niality of Power) شناخته می‌شود؛ نظریه‌ای که نقش محوری در تبیین نحوه شکل‌گیری و استمرار ساختارهای سلطه در جهان مدرن دارد. کیخانو بر این باور است که فتح قاره آمریکا توسط اسپانیایی‌ها، نقطه آغازین اتصال دو محور اساسی الگوی قدرت جهانی مدرن بود؛ دو محوری که تا به امروز در ساختارهای اجتماعی، اقتصادی و معرفتی جهان نقش آفرینی می‌کنند (Quijano, 2000: 342):

اول، شکل‌گیری نظامی از طبقه‌بندی اجتماعی بر اساس «نژاد»؛ نظامی که در آن اروپایی‌ها در رأس هرم قدرت قرار گرفتند و مردم بومی، آفریقایی‌تبار و سایر گروه‌های غیراروپایی در رده‌های پایین‌تر جای گرفتند. این طبقه‌بندی نژادی، نه تنها جایگاه اجتماعی افراد را تعیین می‌کرد، بلکه به عنوان مبنایی برای «تقسیم کار نژادی» در سطح جهانی مورد استفاده قرار گرفت (Quijano, 2000: 342). در این ساختار، بومیان و سیاه‌پوستان به اشکال مختلفی از کار اجباری، بردگی و بهره‌کشی گماشته شدند و نقش‌هایی «ذاتاً فرودست» به آن‌ها اختصاص داده شد؛ نقشی که نه تنها در اقتصاد، بلکه در فرهنگ و سیاست نیز بازتاب داشت.

دوم، سلطه معرفت‌شناختی و فکری اروپا که تمامی اشکال تولید، کنترل و مشروعیت‌بخشی به دانش را در انحصار خود گرفت. در این چارچوب، دانش‌های بومی، سنت‌های فکری غیرغربی و نظام‌های معرفتی جایگزین، به حاشیه رانده شدند و به عنوان «غیرعلمی»، «بدوی» یا «خرافی» معرفی گردیدند (Quijano, 2000: 342). این سلطه معرفتی، نه تنها موجب سرکوب تنوع فکری شد، بلکه به تثبیت هژمونی اروپا در عرصه‌های علمی، فرهنگی و آموزشی انجامید؛ هژمونی‌ای که تا امروز نیز در قالب استانداردهای جهانی

دانش و آموزش ادامه دارد. این دو محور، یعنی طبقه‌بندی نژادی و سلطه معرفتی، بنیان‌های اصلی الگوی قدرتی را شکل دادند که در ساختارهای جهانی معاصر همچنان حضور دارند و بازتولید می‌شوند.

۳-۳. تأثیر پذیری از میشل فوکو: دانش و قدرت

نظریه کلونیالیته کیخانو، به طور عمیق از مفاهیم و چارچوب‌های نظری میشل فوکو، فیلسوف برجسته فرانسوی، به ویژه مفهوم «دانش-قدرت» (Power-Knowledge) تأثیر پذیرفته است؛ مفهومی که رابطه‌ای تفکیک‌ناپذیر میان تولید دانش و اعمال قدرت را نشان می‌دهد (رضوی، ۱۳۸۶: ۸۲). فوکو استدلال می‌کند که قدرت، صرفاً یک نیروی سرکوب‌گر نیست، بلکه شبکه‌ای پویا، چندلایه و پراکنده است که از طریق تولید «حقیقت» و مشروع‌سازی آن، اعمال می‌شود (Foucault, 1978: 59). در این چارچوب، دانش نه به عنوان بازتاب واقعیت، بلکه به عنوان ابزاری برای سلطه، کنترل و نظم‌بخشی به جوامع عمل می‌کند. نظریه‌پردازان کلونیالیته، این چارچوب را برای تحلیل روابط استعماری و نحوه مشروعیت‌بخشی به سلطه غربی به کار گرفتند.

آن‌ها نشان دادند که قدرت استعماری، تنها از طریق زور نظامی و اشغال سرزمینی اعمال نمی‌شد، بلکه از طریق تولید دانش اروپامحور، که «دیگری» را به عنوان موجودی پست، غیرمتمدن و فاقد عقلانیت معرفی می‌کرد، مشروعیت می‌یافت (سلطان، ۱۳۹۷: ۶۸). این دانش، با بهره‌گیری از ابزارهایی چون نظام آموزشی، رسانه‌ها، علوم انسانی و اجتماعی، به بازتولید نابرابری‌های نژادی، اقتصادی و فرهنگی کمک می‌کرد و ساختارهای سلطه را تثبیت می‌نمود. در نتیجه، نظریه کلونیالیته با بهره‌گیری از تحلیل فوکویی، نشان می‌دهد که استعمار نه تنها یک پروژه سیاسی و اقتصادی، بلکه یک پروژه معرفتی و هستی‌شناختی بوده است که از طریق تولید دانش، هویت‌ها را شکل داده، مرزها را تعیین کرده و نظم جهانی را بنا نهاده است.

۴. سه ضلع اصلی کلونیالیته

نظریه کیخانو برای تشریح و تبیین مفهوم کلونیالیته، سه حوزه بنیادین، مرتبط و به هم پیوسته را شناسایی می‌کند که در تعامل با یکدیگر، ماتریس پیچیده‌ای از قدرت را در جهان مدرن شکل می‌دهند (Quijano, 2000: 342). این سه بُعد، به صورت مجزا و مستقل عمل نمی‌کنند، بلکه در یک رابطه دیالکتیکی و تقویتی، یکدیگر را تغذیه کرده و در مجموع، ساختار کلونیالیته را به وجود می‌آورند. این ساختار، نه تنها در دوران استعمار بلکه در جهان معاصر نیز به اشکال مختلف بازتولید شده و در حوزه‌های مختلف اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و معرفتی قابل مشاهده است.

۴-۱. کلونیالیته قدرت^۱

این مفهوم، به ساختار سلسله‌مراتبی و نظام طبقه‌بندی نژادی اشاره دارد که از دوره استعمار آغاز شد و در نظام جهانی مدرن به شکل‌های مختلفی تداوم یافته است (Quijano, 2000: 342). استعمارگران،

1. Coloniality of Power

با بهره‌گیری از ویژگی‌های ظاهری و فنوتیپی، یک سیستم نژادی طراحی کردند که در آن، اروپایی‌ها به عنوان موجوداتی برتر و عقلانی معرفی شدند و بومیان، سیاه‌پوستان و سایر گروه‌های غیراروپایی به عنوان انسان‌هایی فرودست، غیرعقلانی و فاقد تمدن شناخته شدند. این طبقه‌بندی نژادی، نه تنها ابزاری برای توجیه سلطه سیاسی و اقتصادی بود، بلکه به عنوان پایه‌ای برای «تقسیم کار نژادی» در سطح جهانی مورد استفاده قرار گرفت؛ به گونه‌ای که گروه‌های فرودست به اشکال مختلفی از کار اجباری، بردگی و بهره‌کشی گماشته شدند و نقش‌هایی از پیش تعیین‌شده به آن‌ها اختصاص یافت (Quijano, 2000: 342). این ساختار نژادی، پس از پایان رسمی استعمار نیز از بین نرفت، بلکه در قالب‌های جدیدی از تبعیض اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی بازتولید شد. در نظام‌های معاصر، این تبعیض‌ها در نحوه توزیع ثروت، دسترسی به منابع، فرصت‌های آموزشی و جایگاه‌های سیاسی قابل مشاهده‌اند. کلونالیته قدرت، نشان می‌دهد که چگونه ساختارهای سلطه نژادی، از طریق نهادهای مدرن مانند دولت، بازار، رسانه و آموزش، به حیات خود ادامه داده و به تثبیت نابرابری‌های تاریخی کمک می‌کنند. این بُعد، به تحلیل ریشه‌های تاریخی و سازوکارهای بازتولید قدرت در جهان مدرن می‌پردازد و نشان می‌دهد که چگونه استعمار، نه به عنوان یک پدیده گذشته، بلکه به عنوان یک منطق جاری در ساختارهای کنونی عمل می‌کند.

۴-۲. کلونالیته دانش^۱

این بُعد از نظریه کلونالیته، به سلطه معرفتی غرب و انحصار آن در تولید، مشروعیت‌سازی و توزیع دانش اشاره دارد؛ سلطه‌ای که در دوران استعمار شکل گرفت و در نظام‌های آموزشی، دانشگاهی و علمی معاصر تداوم یافته است (Quijano, 2000: 342). در این چارچوب، دانش غربی به عنوان تنها راه معتبر برای فهم جهان معرفی می‌شود و سایر اشکال دانش، از جمله دانش‌های بومی، سنتی، شفاهی و غیرغربی، به حاشیه رانده شده و اغلب به عنوان «غیرعلمی»، «بدوی» یا «فاقد اعتبار» تلقی می‌شوند. همان‌طور که فوکو نشان می‌دهد، دانش و حقیقت توسط قدرت تولید می‌شوند و در خدمت تثبیت نظم اجتماعی خاصی قرار می‌گیرند (رضوی، ۱۳۸۶: ۸۲).

در دوره استعمار، دانش اروپامحور نه تنها به عنوان ابزار سلطه، بلکه به عنوان معیار سنجش عقلانیت، تمدن و پیشرفت معرفی شد. این دانش، با نادیده گرفتن و سرکوب نظام‌های معرفتی دیگر، به تثبیت هژمونی فکری غرب کمک کرد (Poloma & Szelényi, 2019: 636). در نظام‌های آموزشی معاصر، این پدیده به وضوح قابل مشاهده است؛ جایی که دانشگاه‌های غیرغربی، اغلب با استفاده از چارچوب‌ها، نظریه‌ها و روش‌شناسی‌های غربی، واقعیت‌های محلی خود را تحلیل می‌کنند. این امر، نه تنها به بازتولید ساختار دانش استعماری منجر می‌شود، بلکه مانع از شکل‌گیری دانش‌های بدیل و مقاومت‌زا می‌گردد. با سلطه این ساختار «دانش» در معنا و مفهوم غیر غربی آن در بهترین حالت گزاره‌هایی نامرتب با علم واقعی معرفی می‌شوند که رویکرد خردمندان واقعی در مواجهه با آن چیزی جز سکوت نیست. به عبارت دیگر تسلط معرفتی دانش غربی به جایی رسیده است که اگر دانش در کالبدی جز قواره ترویجی غربی

ارائه شود محکوم به انزوا و گوشه‌گیری است چرا که اساساً دستگاه معرفتی غربی است که مجوز چیدن زمین بازی معرفتی را برای تمام جهان دارا است. کلونیالیته دانش، به نقد این انحصار معرفتی پرداخته و تلاش دارد تا فضای فکری را برای پذیرش و مشروعیت‌بخشی به دانش‌های متنوع، چندصدایی و محلی فراهم سازد. این بُعد، نشان می‌دهد که چگونه استعمار، از طریق کنترل دانش، به شکل‌دهی ذهنیت‌ها، هویت‌ها و روابط قدرت پرداخته و چگونه این کنترل، در قالب‌های نوین ادامه یافته است.

۳-۴. کلونیالیته هستی^۱

این جنبه از نظریه کلونیالیته، به ابعاد وجودی، روانشناختی و هستی‌شناختی سلطه استعماری می‌پردازد و فرآیند سلب هویت، انسانیت و کرامت از افراد مستعمره را مورد بررسی قرار می‌دهد (Maldonado-Torres, 2007: 240-270). کلونیالیته هستی، به تجربه زیسته مردمان تحت سلطه اشاره دارد؛ تجربه‌ای که در آن، وجود آن‌ها به طور سیستماتیک نادیده گرفته شده، انسانیت‌شان انکار شده و هویت‌شان تحریف یا حذف گردیده است. در گفتمان استعماری، مستعمره شده به عنوان «فرو دست»، «وحشی»، «غیرتمدن» یا «فاقد عقلانیت» تعریف می‌شود؛ تعریفی که نه تنها در سطح گفتمانی، بلکه در سطح نهادهای اجتماعی، فرهنگی و سیاسی نیز بازتاب دارد.

این فرآیند، به تروماهای بین‌نسلی، از دست دادن هویت فرهنگی، زبانی و تاریخی، و احساس بیگانگی از خود منجر می‌شود. افراد تحت سلطه، در مواجهه با ساختارهای کلونیالیته، نه تنها با تبعیض بیرونی، بلکه با بحران‌های درونی هویت، عزت نفس و تعلق مواجه‌اند. کلونیالیته هستی، نشان می‌دهد که استعمار، نه تنها بدن‌ها و سرزمین‌ها، بلکه ذهن‌ها، روان‌ها و وجود انسان‌ها را هدف قرار داده است. این بُعد، به تحلیل تأثیرات روانی و وجودی سلطه استعماری پرداخته و تلاش دارد تا راه‌هایی برای بازیابی هویت، کرامت و انسانیت افراد تحت سلطه ارائه دهد. به عبارت دیگر همان‌طور که کلونیالیته دانش پس از استقرار، اجازه تعقل در خارج از چارچوب پیشنهادی خود را از انسان استعمارزده سلب می‌کرد، در مرحله بعد این انسان برای تعریف هستی خود و اثبات وجود خود در دنیا نیز نیازمند چارچوب‌های اثبات وجودی است که توسط قدرت استعمار تولید شده است. به دیگر سخن کار انسان در این خلال به جایی می‌رسد که بدون مشروعیت اعطایی استعمار حتی در هویت و حیثیت خود نیز دچار تشکیک می‌شود و قدرت استعماری است که به او می‌گوید آیا ارزش زیستن دارد یا خیر.

در مجموع، سه ضلع اصلی کلونیالیته—قدرت، دانش و هستی—در تعامل با یکدیگر، ساختاری پیچیده، چندلایه و بازتولیدشونده از سلطه را شکل می‌دهند که در جهان معاصر نیز به اشکال مختلفی حضور دارد. نظریه کلونیالیته، با تحلیل این ابعاد، به بازاندیشی در باب مدرنیته، استعمار و نظم جهانی می‌پردازد و به طراحی افق‌هایی برای رهایی، مقاومت و بازسازی معرفت و هویت یاری می‌رساند.

جدول ۲: سه ضلع کلونیالیتی در عمل

مثال معاصر	مکانیسم عمل	تعریف	ضلع کلونیالیتی
تداوم نابرابری‌های اجتماعی و اقتصادی میان گروه‌های نژادی مختلف در جوامع مدرن (Qui-jano, 2000: 342).	ایجاد طبقات اجتماعی بر اساس نژاد و به کارگیری این ساختار برای تقسیم کار و کنترل منابع.	سلسله‌مراتب نژادی-اجتماعی که از دوره استعمار به ارث رسیده است.	قدرت
تدریس نظریه‌های اقتصادی یا اجتماعی غربی در دانشگاه‌های جهان سوم بدون در نظر گرفتن بافت بومی (Sze- & Poloma, lényi, 2019: 636).	تولید "حقیقت" و معرفت بر اساس اصول و چارچوب‌های فکری اروپامحور.	برتری دادن به دانش غربی و به حاشیه راندن دانش‌های بومی.	دانش
آسیب‌های بین‌نسلی، فرسایش فرهنگی و نابودی زبان‌های بومی در جوامع استعماری تحقیق‌یافته.	تعریف وجود بومیان به عنوان «غیرمتمدن» یا «پست‌تر»، که به تروماهای بین‌نسلی منجر می‌شود.	سلب هویت و انسانیت از افراد مستعمره و فرودست.	هستی

۵. تجلی کلونیالیتی در دنیای معاصر و راه‌حلهایی برای برون‌رفت از آن

کلونیالیتی، مفهومی صرفاً نظری یا انتزاعی نیست که تنها در متون فلسفی یا تحلیل‌های انتقادی مطرح شود، بلکه در ساختارهای عینی، نهادهای اجتماعی و فرآیندهای روزمره دنیای معاصر، به‌طور ملموس و قابل مشاهده حضور دارد. این پدیده، با نفوذ در لایه‌های مختلف زندگی اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و معرفتی، به بازتولید منطق سلطه استعماری در قالب‌های نوین کمک می‌کند. مفهومی که با علم ضرورت توجه به خاستگاه‌ها و تدقیق در مبانی فکری خود (سلطانی، ۱۴۰۴: ۹)، «دیگران» را از این کار بازداشته و مجال زیست عقلانی را از آنان سلب می‌کند. از این منظر، کلونیالیتی نه تنها در گذشته تاریخی استعمار، بلکه در حال و آینده جوامع نیز نقش‌آفرینی می‌کند و در حوزه‌هایی چون اقتصاد سیاسی جهانی و نظام‌های آموزشی و دانشگاهی، به‌وضوح قابل ردیابی است. مسئله‌ای که در این میان دارای اهمیت به‌سزایی است آن است که آیا راه‌حل‌های معرفتی برای برون‌رفت از این ساختارهای متصلب ظاهراً نرم وجود دارد یا خیر؟ در این مجال به این موارد پرداخته خواهد شد.

۵-۱. کلونیالیستی در اقتصاد سیاسی جهانی: نئولیبرالیسم و جهانی سازی

تحلیل‌های نظری و تجربی نشان می‌دهند که نئولیبرالیسم، به عنوان یک ایدئولوژی اقتصادی و سیاسی، پاسخی به بحران‌های ساختاری دهه ۱۹۷۰ و همچنین واکنشی به فرآیند استعمارزدایی در کشورهای جنوب جهانی بوده است (Kotz, 2015: 14). این ایدئولوژی، با تأکید بر اصولی چون فردگرایی، آزادی بازار، کاهش نقش دولت در اقتصاد، خصوصی سازی گسترده و رقابت آزاد، تلاش کرد تا نظم اقتصادی جهانی را بازسازی کند و منافع سرمایه‌داری جهانی را حفظ نماید. در این چارچوب، نابرابری‌های اجتماعی و اقتصادی نه تنها نادیده گرفته شدند، بلکه به عنوان پیامدهای طبیعی، اجتناب‌ناپذیر و حتی مطلوب معرفی شدند (Harvey, 2005: 26).

ظهور نئولیبرالیسم را می‌توان به مثابه یک پاسخ استعماری نرم به پایان استعمارگری رسمی تلقی کرد؛ پاسخی که در قالب سیاست‌های اقتصادی، مالی و نهادی، به بازتولید ساختارهای سلطه پرداخت. زمانی که استقلال سیاسی کشورهای جنوب جهانی، منافع سرمایه‌داری جهانی را با تهدید مواجه ساخت، نئولیبرالیسم به عنوان ابزاری «نرم‌افزاری» برای «محافظت از اقتصاد جهانی در برابر مداخلات دموکراتیک نوظهور» مطرح شد و از طریق نهادهایی چون صندوق بین‌المللی پول، بانک جهانی و سازمان تجارت جهانی، به اجرا درآمد (بنده خدا و رضوانیان، ۱۳۹۵: ۱۲). این سیاست‌ها، با تحمیل برنامه‌های تعدیل ساختاری، کاهش بودجه‌های عمومی، و الزام به خصوصی سازی، کشورهای در حال توسعه را در موقعیتی قرار دادند که وابستگی اقتصادی آن‌ها به مراکز قدرت جهانی افزایش یافت.

در این زمینه، باید میان دو مفهوم «جهانی شدن» و «جهانی سازی»^۲ تمایز قائل شد. جهانی شدن، به عنوان یک فرآیند تاریخی، چندوجهی و تا حدی اجتناب‌ناپذیر، شامل افزایش ارتباطات، تبادل فرهنگی، تعاملات اقتصادی و هم‌گرایی فناورانه میان کشورهاست؛ در حالی که جهانی سازی، به عنوان یک پروژه سیاسی و مدیریتی، توسط قدرت‌های جهانی غرب هدایت می‌شود و هدف آن، کنترل و هدایت این فرآیند به نفع منافع خاص است (فتاح‌زاده، ۱۳۹۱: ۷۲). جهانی سازی، با بهره‌گیری از شعارهایی چون «توسعه»، «مدرنیزاسیون»، «رقابت آزاد» و «بازار جهانی»، در واقع به بازتولید ساختارهای اقتصادی استعماری می‌پردازد و نابرابری‌های تاریخی میان کشورهای ثروتمند و فقیر را تثبیت می‌کند. در این چارچوب، کشورهای جنوب جهانی، به جای بازیگران مستقل، به مصرف‌کنندگان و تأمین‌کنندگان منابع برای نظام سرمایه‌داری جهانی تبدیل می‌شوند؛ نقشی که آن‌ها را در موقعیتی فرودست و تابع قرار می‌دهد.

نباید از نظر دور داشت که به دلیل اینکه کلونیالیستی در اقتصاد سیاسی جهانی به معنای تداوم یافتن نظام سلطه پس از پایان یافتن استعمار و خاتمه ساختارهای سنتی آن است پس رهایی واقعی از آن تنها زمانی واقع خواهد شد که علاوه بر تغییر ساختارهای جهانی فعلی، ذهنیت و گفتمان هم مشمول بازآرایی شوند. نکته‌ای که لازم است مورد توجه قرار گیرد آن است که مشاهده روابط جهانی از پنجره کلونیالیستی به معنای نفی جهانی شدن نیست. به عبارت دیگر همه ما شاهد تغییرات پرشتاب و شبکه‌وار در تمامی نقاط جهان هستیم و نمی‌توان وجود آن و زیست مردم در چارچوب آن را نادیده گرفت. مسئله‌ای که وجود

1. Globalization
2. Globalism

دارد آن است که اگر می‌خواهیم هویت خود را بازیابیم هیچ راهی وجود ندارد جز آن که پذیریم خارج از چارچوب‌های ترویجی قدرت‌های غربی هم می‌توان زیست داشت. باور به این مفهوم تولید «قدرت» می‌کند و قدرت است که حقیقت را می‌سازد و به آن مشروعیت می‌بخشد.

۵-۲. کلونیالیتی در دانشگاه و تولید علم

نظام‌های آموزشی و دانشگاهی، به‌ویژه در کشورهای غیرغربی، یکی از اصلی‌ترین مکان‌ها برای بازتولید کلونیالیتی دانش محسوب می‌شوند. در این نظام‌ها، محتوای درسی، برنامه‌های آموزشی، چارچوب‌های نظری و حتی روش‌شناسی‌های پژوهشی، به‌گونه‌ای طراحی شده‌اند که «مدل توسعه سرمایه‌داری غربی» را به عنوان الگوی مطلوب، عقلانی و جهانی معرفی می‌کنند (Poloma & Szelényi, 2019: 636). این رویکرد، نه تنها به نادیده گرفتن نیازهای بومی و محلی منجر می‌شود، بلکه وابستگی علمی و فکری به مراکز علمی غربی را تقویت می‌کند و مانع از شکل‌گیری دانش‌های مستقل، مقاومتی و تحول‌آفرین می‌گردد. دانش‌هایی که نه در دوران آرامش دردی از جامعه دوا کرده و نه در دوران بحران می‌تواند دردی را دوا کنند (خراسانی و کاظمی طامه، ۱۴۰۴: ۲۵).

متأسفانه هر چند سال یک‌بار در آموزش عالی کشورمان شاهد شیوع مفاهیم جهان‌شمول نامرتبط به زیست‌بوم ایران هستیم. آخرین موج، «حکمرانی» است. هر چند این مفهوم گذشته‌ای به درازای تاریخ دارد اما اخذ ادبیات آن از غرب نتولیرال، ترجمه بدون نقد آن توسط مراکز آموزش عالی منتفع از بودجه‌های دولتی، و ترویج محیرالعقول آن بدون ابتناء به میراث ملی کشور و توجه به نیازهای حقیقی آن در حکم سفره‌ای تازه است که قرار است عده‌ای را گرد خویش جمع کرده و پس از مرهم نگذاشتن بر دردهای مزمن اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی و سیاسی جای خود را به موج بعدی بدهد.

این فرآیند، یک چرخه استعماری کامل را تشکیل می‌دهد: ابتدا وابستگی علمی به نظریه‌ها، مفاهیم و روش‌های غربی ایجاد می‌شود؛ سپس این وابستگی موجب عدم ارتباط علم با نیازهای واقعی و بومی جوامع می‌گردد؛ و در نهایت، این گسست معرفتی به بازتولید وابستگی اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی منجر می‌شود. در چنین شرایطی، دانشگاه‌ها به جای تولید دانش بومی و کاربردی، به مراکزی برای مصرف دانش غربی تبدیل می‌شوند و نقش آن‌ها در حل مسائل محلی و ملی کاهش می‌یابد. این وابستگی، نه تنها در سطح محتوای آموزشی، بلکه در سطح سیاست‌گذاری علمی، ارزیابی پژوهش‌ها و تعیین اولویت‌های تحقیقاتی نیز قابل مشاهده است.

بررسی‌های انجام‌شده نشان می‌دهند که عملکرد دانشگاه‌های ایران در شاخص‌های کاربردی تولید علم، از جمله ثبت اختراع، تجاری‌سازی دانش، ارتباط با صنعت و حل مسائل اجتماعی، به مراتب پایین‌تر از دانشگاه‌های برتر جهان است (قره‌چاهی، ۱۳۹۵: ۱۶). این تفاوت، می‌تواند نشانه‌ای از آن باشد که تولید علم در این دانشگاه‌ها، بیشتر بر اساس معیارهای کمی و انتشارات علمی بین‌المللی صورت می‌گیرد تا بر اساس نیازهای واقعی جامعه و اقتصاد ملی. در نتیجه، دانشگاه‌ها به جای ایفای نقش تحول‌آفرین، به نهادهایی برای بازتولید ساختارهای معرفتی استعماری تبدیل می‌شوند.

کلونیالیستی در تولید علم، نه تنها در انتخاب موضوعات پژوهشی، بلکه در نحوه ارزیابی، انتشار و اعتبارسنجی دانش نیز قابل مشاهده است. معیارهایی چون «ضریب تأثیر»، «نمایه‌های بین‌المللی»، «رتبه‌بندی جهانی» و «استانداردهای انتشارات علمی»، اغلب بر اساس الگوهای غربی تعریف شده‌اند و به حاشیه‌راندن دانش‌های محلی، تجربی، سنتی و غیرغربی منجر می‌شوند. در این چارچوب، نظریه کلونیالیستی تلاش دارد تا با نقد این ساختارها، راهی برای بازسازی نظام‌های معرفتی و آموزشی فراهم سازد؛ نظام‌هایی که بتوانند به نیازهای واقعی جوامع پاسخ دهند، از سلطه معرفتی غرب رهایی یابند و مسیرهای جدیدی برای تولید دانش مستقل، چندصدایی و بومی بگشایند.

نتیجه‌گیری

مفهوم کلونیالیستی، نه تنها یک چارچوب نظری برای تحلیل گذشته‌های استعماری، بلکه ابزاری تحلیلی و انتقادی برای فهم تداوم نابرابری‌ها، سلطه‌های ساختاری و وابستگی‌های معرفتی در جهان معاصر است. این مفهوم، با عبور از استعمار به عنوان یک رویداد تاریخی محدود، تلاش دارد تا ریشه‌های سلطه را در یک ماتریس پیچیده، چندلایه و به هم پیوسته از قدرت، دانش و هستی‌شناسایی کند؛ ماتریسی که در طول زمان، از طریق نهادهای اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و معرفتی بازتولید شده و در ساختارهای کنونی نیز حضور دارد.

تحلیل کلونیالیستی نشان می‌دهد که استعمارزدایی سیاسی، اگر بدون مبارزه جدی و بنیادین با کلونیالیستی در ابعاد معرفتی و هستی‌شناختی صورت گیرد، نه تنها به رهایی واقعی منجر نمی‌شود، بلکه به بازتولید همان ساختارهای سلطه، وابستگی و نابرابری منتهی خواهد شد. استقلال سیاسی، هرچند گامی مهم در مسیر رهایی است، اما بدون تحول در شیوه‌های اندیشیدن، نظام‌های تولید دانش، و بازسازی هویت‌های فرهنگی، نمی‌تواند به استقلال واقعی و پایدار منجر شود. در واقع، استعمارزدایی حقیقی، تنها زمانی ممکن است که جوامع بتوانند از سلطه معرفتی غرب رهایی یابند، هویت‌های خود را بازسازی کنند و نظام‌های فکری، علمی و فرهنگی خود را بر اساس نیازها، تجربیات و ارزش‌های بومی بازتعریف نمایند.

در این میان، دانشگاه‌ها و نظام‌های آموزشی نقش تعیین‌کننده‌ای در بازتولید یا مقابله با کلونیالیستی ایفا می‌کنند. اگر این نهادها همچنان به تکرار الگوهای غربی، معیارهای انتشارات بین‌المللی، و ترجمه صرف نظریه‌های وارداتی ادامه دهند، نه تنها به حل مسائل بومی کمکی نمی‌کنند، بلکه به تعمیق وابستگی معرفتی و اقتصادی منجر می‌شوند. بنابراین، رهایی کامل از ساختارهای کلونیالیستی مستلزم نوعی «استعمارزدایی از آگاهی» است؛ فرآیندی که در آن، ذهنیت‌های استعماری، الگوهای فکری وارداتی و وابستگی‌های معرفتی مورد نقد قرار گرفته و جای خود را به شیوه‌های فکری انتقادی، چندصدایی و بومی می‌دهند.

استعمارزدایی از آگاهی، به معنای بازاندیشی در مفاهیم بنیادین علم، بازسازی روش‌شناسی‌های پژوهشی، و ترویج دیدگاه‌هایی است که بتوانند واقعیت‌های محلی را درک کرده و به آن‌ها پاسخ دهند. این امر، مستلزم بومی‌سازی دانش، تقویت زبان‌های محلی در تولید علم، و ایجاد پیوند میان پژوهش‌های علمی

و نیازهای واقعی، کاربردی و اجتماعی جوامع است. همچنین، باید نظام‌های ارزیابی علمی، معیارهای اعتبارسنجی پژوهش، و سیاست‌های آموزشی به گونه‌ای بازطراحی شوند که به جای تکرار استانداردهای غربی، به تقویت استقلال علمی و فکری جوامع کمک کنند.

هدف نهایی این رویکرد، رهایی از تمامی اشکال سلطه در ابعاد قدرت، دانش و هستی است، رهایی که به جوامع امکان می‌دهد تا به جای بازتولید الگوهای وارداتی، بر اساس دانش، تجربه و هویت اصیل خود، مسیر توسعه‌ای پایدار، مستقل و انسانی را دنبال کنند. این مسیر، نه تنها به بازسازی ساختارهای معرفتی و اجتماعی منجر می‌شود، بلکه زمینه‌ساز شکل‌گیری جوامعی آزاد، آگاه و مقاوم در برابر سلطه‌های نوین خواهد بود. در چنین جوامعی، علم نه ابزاری برای سلطه، بلکه وسیله‌ای برای رهایی، عدالت و کرامت انسانی خواهد بود.

در نهایت، نظریه کلونیالیستی، نه فقط یک تحلیل گذشته‌نگر از تاریخ استعمار، بلکه یک فراخوان به کنش، آگاهی و تحول در شرایط حال و آینده است؛ فراخوانی که از ما می‌خواهد تا با نقد ساختارهای سلطه، بازاندیشی در نظام‌های معرفتی، و بازسازی هویت‌های فرهنگی، مسیر رهایی را هموار سازیم و افق‌هایی نو برای عدالت، استقلال و کرامت انسانی بکشاییم. این دیدگاه، ما را دعوت می‌کند تا به جای پذیرش وضعیت موجود، به بازآفرینی آینده‌ای بیندیشیم که در آن، دانش، قدرت و هستی در خدمت انسان و جامعه قرار گیرد، نه در خدمت سلطه و انحصار.

پیشنهادهایی برای مطالعات آتی

با توجه به یافته‌های پژوهش و گستره مفهومی نظریه کلونیالیستی، پیشنهاد می‌شود مطالعات آتی در محورهای زیر توسعه یابند:

۱. بررسی کلونیالیستی در نظام‌های حقوقی و قضایی کشورهای جهان جنوب، به‌ویژه در نحوه تعریف مفاهیم عدالت، جرم و مجازات، و تأثیرپذیری آن‌ها از الگوهای حقوقی غربی.
۲. تحلیل کلونیالیستی در حوزه زبان و ترجمه، با تمرکز بر چگونگی سلطه زبان‌های استعمارگر بر زبان‌های بومی، و نقش ترجمه در بازتولید یا مقاومت در برابر سلطه معرفتی.
۳. مطالعه تطبیقی کلونیالیستی هستی در تجربه زیسته اقلیت‌های قومی، مهاجران و پناه‌جویان، با تأکید بر روایت‌های هویتی، روان‌شناختی و فرهنگی آنان در مواجهه با ساختارهای سلطه.
۴. بررسی نقش رسانه‌های جمعی و شبکه‌های اجتماعی در بازتولید یا چالش با کلونیالیستی دانش، به‌ویژه در زمینه الگوریتم‌های توصیه‌گر، سانسور محتوایی و جریان اطلاعات.
۵. تحلیل سیاست‌های آموزشی در کشورهای غیرغربی از منظر کلونیالیستی، با تمرکز بر برنامه‌ریزی درسی، زبان آموزش، و ارزیابی علمی، و پیشنهاد راهکارهایی برای استعمارزدایی از نظام‌های آموزشی.
۶. واکاوی کلونیالیستی در مطالعات محیط‌زیست و توسعه پایدار، با بررسی نحوه تحمیل الگوهای توسعه غربی بر جوامع بومی و تأثیر آن بر تخریب منابع طبیعی و زیست‌بوم‌های محلی.
۷. طراحی چارچوب‌های عملی برای استعمارزدایی از آگاهی در دانشگاه‌ها، شامل بازنگری در معیارهای

اعتبارسنجی علمی، تقویت دانش‌های بومی، و ایجاد پیوند میان پژوهش و نیازهای اجتماعی.

۸. بررسی تاریخی و انتقادی از نحوه شکل‌گیری نهادهای بین‌المللی (مانند بانک جهانی، صندوق بین‌المللی پول، یونسکو) از منظر کلونیالیتی قدرت، و تحلیل نقش آن‌ها در بازتولید نظم جهانی نابرابر. این پیشنهادها می‌توانند مسیرهای تازه‌ای برای پژوهشگران فراهم سازند تا نظریه کلونیالیتی را در زمینه‌های متنوع‌تری به کار گیرند و به تولید دانش انتقادی، بومی و رهایی‌بخش کمک کنند.

منابع

- بنده‌خدا، مریم؛ رضوانیان، قدسیه (۱۳۹۵)، «جهانی شدن، جهانی سازی، و کلونیالیتی در بستر اقتصاد سیاسی جهانی»، فصلنامه مطالعات نظری و کاربردی روابط بین‌الملل، ۳(۱)، ۱-۲۴.
- حاجتی، سمیه؛ رضی، احمد (۱۳۹۳)، «خوانش پسااستعماری رمان جزیره سرگردانی». پژوهش‌های زبان و ادبیات فارسی، ۶(۲۰)، ۱-۲۸.
- حمیدی، سمیه و مزدخواه، احسان. (۱۴۰۲)، «آنتاگونیسم امرتوسعه در دولت‌های پسا انقلابی ایران؛ در میانه نایافتگی توسعه و خروج از مسیر توسعه». رهیافت‌های سیاسی و بین‌المللی، ۱۵(۱)، ۱۸۵-۲۱۲.
doi: 10.48308/piaj.2023.232412.1424
- خاکی، غلامرضا (۱۳۸۷)، روش تحقیق با رویکرد پایان‌نامه نویسی. تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی (سمت).
- خراسانی، رضا و کاظمی طامه، علی. (۱۴۰۴)، «چارچوب مفهومی فهم تحولات حکمرانی در بحران‌ها». رهیافت‌های سیاسی و بین‌المللی، ۱۷(۳)، ۲۵-۴۲. doi: 10.48308/piaj.2025.240333.1702
- رضوی، مسعود (۱۳۸۶)، «میشل فوکو: دانش و قدرت». فصلنامه فلسفه، ۱(۴)، ۸۲-۱۰۰.
- سلطان، علی (۱۳۹۷)، «نقد و نظریه پسا استعماری: مبانی و رویکردها». گزارش نشست انجمن جامعه‌شناسی ایران.
- سلطانی، اسحاق. (۱۴۰۴)، «تبیین خاستگاه حکمرانی و لوازم آن در قرآن کریم؛ مبتنی بر مبانی انسان‌شناسانه علامه طباطبایی». فصلنامه علمی حکمرانی متعالی، ۶(۲)، ۹-۳۱.
- شیرزادیان، رضا (۱۳۸۸)، «مطالعات پسااستعماری، نقد و ارزیابی دیدگاه‌های فرانتس فانون، ادوارد سعید، و هومی بابا». مطالعات سیاسی، ۲(۵)، ۱۴۹-۱۷۴.
- فتاح‌زاده، مسعود (۱۳۹۱)، «جهانی سازی و کلونیالیتی». فصلنامه مطالعات جهانی، ۱(۳)، ۶۸-۸۴.
- قره‌چاهی، حسین (۱۳۹۵)، «بررسی مقایسه‌ای جریان دانش در دانشگاه‌های ایران و ۱۰۰ دانشگاه برتر جهان». فصلنامه علم‌سنجی، ۲(۴)، ۱-۲۰.
- قزلسفلی، محمد تقی و سالاری اول، محمد. (۱۴۰۴)، «مبانی فرامتنی و زمینه‌ای مفهوم دشمن در اندیشه کارل اشمیت». رهیافت‌های سیاسی و بین‌المللی، ۱۷(۱)، ۱۴۱-۱۵۹. doi: 10.48308/piaj.2025.238250.1629
- میرزایی، کاظم (۱۳۹۴)، اصول صحیح پایان‌نامه‌نویسی. تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم

- انسانی (سمت).
- ناظمیان، رضا؛ شکوهی‌نیا، مریم (۱۳۹۲)، «مقایسه و تحلیل جلوه‌های پسااستعماری در رمان‌های «موسم هجرت به شمال» طیب صالح و «سووشون» سیمین دانشور». پژوهش زبان و ادبیات فارسی، ۲۹، ۱۲۷-۱۴۹.
 - نصر، سید حسین (۱۳۹۶)، «بررسی آثار مدرنیته غرب بر شهرسازی ایران». کنفرانس بین‌المللی عمران، معماری، مدیریت شهری و محیط زیست در هزاره سوم، ۱-۱۲.
 - واعیس، موریس (۱۳۹۰)، تاریخ روابط بین‌الملل از ۱۹۴۵ تا ۲۰۰۸. تهران: انتشارات امیرکبیر.

References

- Bandekkhoda, Maryam, & Rezvanian, Ghodsieh. (2016), Globalization, Globality, and Coloniality in the Context of the Global Political Economy. *Journal of Theoretical and Applied Studies of International Relations*, 3(1), 1–24. (in persian)
- Fattahzadeh, Masoud. (2012), Globalization and Coloniality. *Global Studies Quarterly*, 1(3), 68–84. (in persian)
- Foucault, Michel (1978), *The History of Sexuality*. New York: Pantheon Books.
- Gharehchahi, Hossein. (2016), A Comparative Study of Knowledge Flow in Iranian Universities and the World's Top 100 Universities. *Scientometrics Quarterly*, 2(4), 1–20. (in persian)
- Hajati, Somayeh, & Razi, Ahmad. (2014), A Postcolonial Reading of the Novel *Jazire-ye Sargardani*. *Persian Language and Literature Research*, 6(20), 1–28. (in persian)
- Hamidi, Somayeh, & Mazdkhah, Ehsan. (2023), The Antagonism of Development in Post-Revolutionary Iranian States: Between the Absence of Development and Deviation from the Development Path. *Political and International Approaches*, 15(1), 185–212. <https://doi.org/10.48308/piaj.2023.232412.1424> (in persian)
- Harvey, David (2005), *A Brief History of Neoliberalism*. Oxford: Oxford University Press.
- Khaki, Gholamreza. (2008), *Research Methodology with a Thesis-Writing Approach*. Tehran: SAMT. (in persian)
- Khorasani, Reza, & Kazemi Tameh, Ali. (2025), A Conceptual Framework for Understanding Governance Transformations in Crises. *Political and International Approaches*, 17(3), 25–42. <https://doi.org/10.48308/piaj.2025.240333.1702> (in persian)
- Kotz, David M. (2015), *The Rise and Fall of Neoliberal Capitalism*. Cambridge, MA: Harvard University Press.
- Maldonado-Torres, Nelson (2007), “On the Coloniality of Being: Contributions to the Development of a Concept.” *Cultural Studies*, 21(2), 240-270.
- Mignolo, Walter D. (2005), *The Idea of Latin America*. Malden, MA: Blackwell Pub.
- Mirzaei, Kazem. (2015), *Principles of Proper Thesis Writing*. Tehran: SAMT. (in persian)
- Nasr, Seyyed Hossein. (2017), Examining the Effects of Western Modernity on Urban Planning in Iran. *International Conference on Civil Engineering, Architecture, Urban Management, and Environment in the Third Millennium*, 1–12. (in persian)
- Nazemian, Reza, & Shokoohinia, Maryam. (2013), A Comparative Postcolonial Analysis of Tayeb Salih's *Season of Migration to the North* and Simin Daneshvar's *Savushun*. *Persian*

- Language and Literature Research, 29, 127–149. (in persian)
- Poloma, A. & Szelényi, K. (2019), “Coloniality of knowledge, hybridisation, and indigenous survival: exploring transnational higher education development in Africa from the 1920s to the 1960s.” *Compare: A Journal of Comparative and International Education*, 49(4), 635-653.
 - Qezelsofla, Mohammad-Taqi, & Salari Aval, Mohammad. (2025), Metatextual and Contextual Foundations of the Concept of the Enemy in Carl Schmitt’s Thought. *Political and International Approaches*, 17(1), 141–159. <https://doi.org/10.48308/piaj.2025.238250.1629> (in persian)
 - Quijano, Aníbal (2000), “Coloniality of Power, Eurocentrism, and Latin America.” *International Sociological Association Journal*, 15(2), 342-364
 - Razavi, Masoud. (2007), Michel Foucault: Knowledge and Power. *Philosophy Quarterly*, 1(4), 82–100. (in persian)
 - Shirzadian, Reza. (2009), Postcolonial Studies: A Critical Evaluation of the Views of Frantz Fanon, Edward Said, and Homi Bhabha. *Political Studies*, 2(5), 149–174. (in persian)
 - Soltan, Ali. (2018), Postcolonial Critique and Theory: Foundations and Approaches. *Proceedings of the Iranian Sociological Association*. (in persian)
 - Soltani, Eshaq. (2025), Explaining the Origins of Governance and Its Requirements in the Holy Qur’an: Based on Allameh Tabatabaei’s Anthropological Foundations. *Journal of Transcendent Governance*, 6(2), 9–31. (in persian)
 - Vaiss, Maurice. (2011), *History of International Relations from 1945 to 2008*. Tehran: Amir Kabir Publishing. (in persian)